

فکرهای جالب



سلام!
من خیلی دوست دارم یک کشتی داشته باشم.
حالا نه! وقتی که بزرگ شدم!
می دانی چرا؟ چون آن وقت ناخدا می شوم.
تازه، به همه جای دنیا می روم.
شاید هم آن وقت فکر دیگری داشته باشم.
چون وقتی آدم بزرگ می شود، طور دیگری
فکر می کند. تو الان چه فکرهایی داری؟
من از فکرهایم برایت می گویم. یکی من می گویم، یکی تو بگو!

من: فکر می کنم درختها هم مثل
بچه ها بزرگ می شوند؟
تو:



من: فکر می کنم هسته ی سیب را بکارم تا
سبز بشود.
تو:





من: فکر می‌کنم چرا توپ گرد است؟

تو:

من: فکر می‌کنم چرا همه‌ی چیزها اسم دارند؟

تو:



من: فکر می‌کنم چرا خانه‌ها سقف دارند؟

تو:



اووووه! چه فکرهای مهمی توی سر من و تو هست!

من درباره‌ی فکرهایم با همه حرف می‌زنم.

وقتی کسی به حرف‌هایم گوش می‌دهد،

خوش حال می‌شوم.

تو درباره‌ی فکرهایت با کی حرف می‌زنی؟

با من؟

هورا! پس ما با هم خیلی دوست هستیم!